

# کوکو



خردسالان

سال چهارم

شماره ۱۸۱، پنجمینیه

۱۳۸۵ اردیبهشت

۲۵۰ تومان





خودسالان

# داستان

مجله‌ی خودسالان ایران

صاحب امتیاز: موسسه تبلیغ و نشر آثار امام (ره)

## به نام خداوند بفشنده‌ی مهربان

- ۱۳ دزد زباله!
- ۱۷ تولدت مبارک!
- ۲۰ قصه‌ی حیوانات
- ۲۲ خواب
- ۲۴ کاردستی
- ۲۵ فرم اشتراک
- ۲۷ ترانه‌های آسمانی



- ۳ با من بیا
- ۴ خانه‌ی خاله جان کجاست؟
- ۷ نقاشی
- ۸ فرشته‌ها
- ۱۰ با اجازه‌ی خدا
- ۱۱ جدول
- ۱۲ بازی



پدر و هادر غزیز، موبیکرامی

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی  
 ● سردبیران: افشنین علا، مرجان کشاورزی آزاد  
 ● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد  
 ● تصویرگر: محمد حسین سلوانیان  
 ● گرافیک و صفحه‌آرایی: صدف صفرپور  
 ● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج  
 ● امور مشترکین: محمد رضا اصغری  
 ● مشافی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج  
 تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷-۲۲۲۷ و ۰۲۹۷-۶۶۷-۲۲۱۱

این مجموعه ویژه‌ی خودسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تقویتی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خودسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هرگونه فعالیت پیش‌بینی شده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# بامن بیا ...

دوست من سلام.

من ناخن گیر هستم.

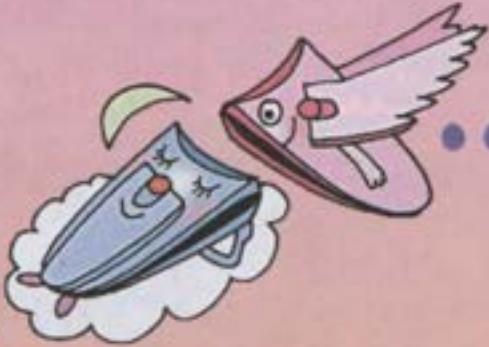
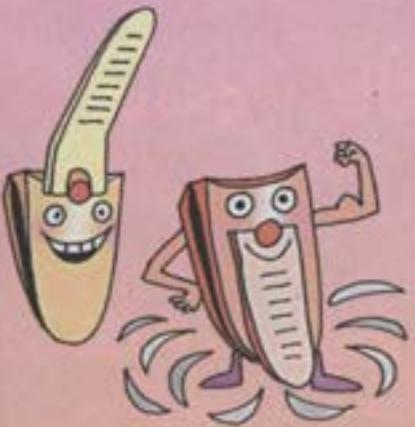
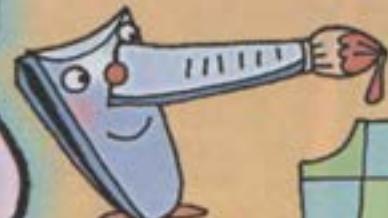
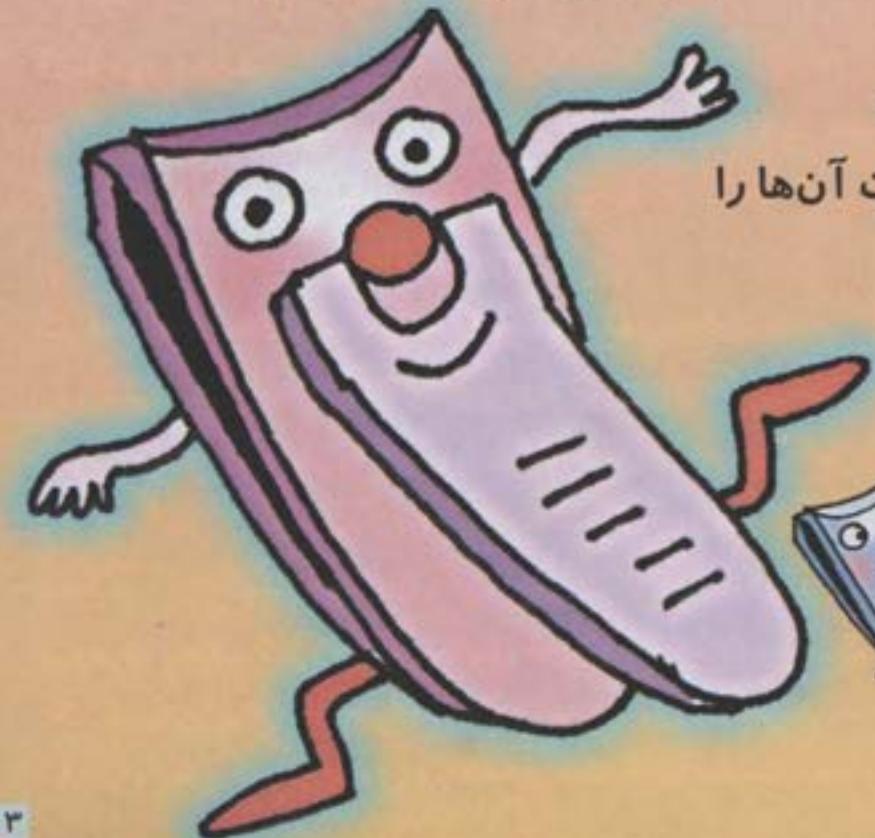
من ناخن های کوتاه و تمیز را خیلی دوست دارم.

برای همین هم همیشه آماده ام تا ناخن های بلند را کوتاه کنم.

من به تو کمک می کنم تا دست هایی تمیز و زیبا داشته باشی  
با ناخن هایی کوتاه!

به دست هایت نگاه کن!

اگر ناخن هایت بلند است آن ها را  
کوتاه کن و با من بیا ...



# خانه‌ی خاله جان کجاست؟

مهری ماهوتی

غروب بود.

نیلوفر با چشم‌های خیس و دماغ فین فینی از دور می‌آمد.

به آخر کوچه که رسید، سر دو راهی ایستاد، داشت با خودش

فکر می‌کرد که ناگهان «تالاب» یک گربه‌ی گنده از لای شیپوری‌های قرمز روی دیوار پایین پرید.

او را دید و پرسید: «میو، میو! قازم قین فین فینی، کجا می‌روی؟» نیلوفر گفت: «خانه‌ی خاله جانم، خانه‌اش همین دور

و بند بود. یک کوچه‌ی دراز و باریک داشت. روی دیوارش هم پر از گل‌های قدرم زیپوری بود.»

گربه دور دهانش را لیس زد و گفت: «میو، میو! اگر گرسنه‌ام نبود، هتما می‌ماندم و به تو کمک می‌کنم. هیف

که باید بروم.» بعد پرید و رفت، نیلوفر هم راه افتاد، کمی جلوتر، یک دفعه «تولوب» گنجشک کوچولوی

از توى ناودان پایین افتاد، نیلوفر عقب پرید. گنجشک گفت: «بینشید که تو را ترساندم، هن رفته

بودم دنبال غذا. برمه کشتم پیش بوجه‌ام که لیز فوردم و توى ناودان افتادم، تو کجا می‌روی؟»

نیلوفر گفت: «خانه‌ی خاله جانم.» گنجشک گفت: «هیک، هیک! نگاه کن! لاته‌ی من

بالای همین خانه است. بوجه‌ی کوچولویم توى آشیانه است.»

نیلوفر گفت: «هه غوب! بالای در خانه‌ی خاله جان هم دو تا کوری دارد. یک پرنده

مثل تو، توى آن تضم می‌گذارد.» گنجشک بال و پرس را تکان داد و گفت:

«هیف که بوجه باتم تنهاست و گزنه پیش تو می‌ماندم.» بعد پرید و رفت،

نیلوفر راه افتاد، کمی جلوتر، جلوی خانه‌ای پیرزنی روی سکو نشسته بود.

یک کیسه‌ی پر از نان خرد و دانه‌ی برنج توى دستش بود.

نیلوفر یادش آمد که جلوی در خانه‌ی خاله جان همیشه دو تا سکو داشت.



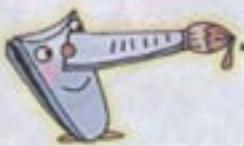
یکی این طرف، یکی آن طرف، خاله حان هر روز آن جا می‌نشست و برای گربه‌ها و پرندۀ‌های توی کوچه غذا می‌ریخت. پیرزن گفت: «دفتر قیم فیتنی از تبان پیزی هی گردی!» نیلوفر گفت: «من خانه‌ی خاله‌ام را گم کرده‌ام.» پیرزن پرسید: «کدام خاله؟» نیلوفر گفت: «خاله نرگس! او مثل شما دوتا گیس بافقه دارد. روسری سفید به سرش هن گذارد. چادرش هم کل دارد، مثل چادر شهاب!» پیرزن گفت: «خاله نرگس که ووست خودم است. خانه‌اشن دیوار به دیوار خانه‌ی من است.» نیلوفر با خوشحالی گفت: «من و خاله راشتیم می‌رفتیم تان بفریم، که من گم شدم.» پیرزن گفت: «ای راد بیدار! پاک بارم رفعت که بیرون نازوایی، هنما تا حالا...»

در همین وقت یکی هدایت زد: «نیلوفر بان!» خاله نرگس بود که از سر کوچه می‌آمد. دونانان داغ هم در دستش بود. دو تای پیرزن تاهم دیگر را دیدند، از همان دور به هم سلام کردند.

صدای سلام و علیک آن‌ها توی کوچه پیچید. نیلوفر خنده کنان به طرف خاله جانش دوید.

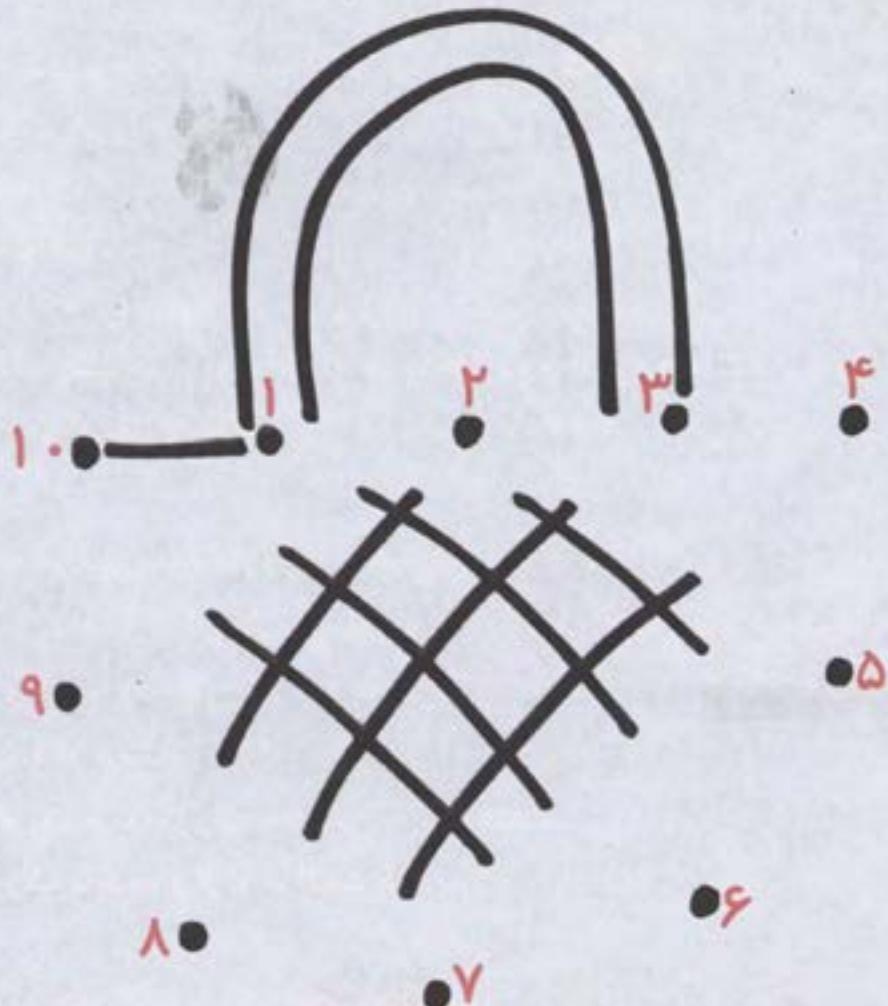


# نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



# فرشته‌ها



من و پدر و مادرم آماده شدیم تا به خانه‌ی مادربزرگ و پدربزرگ برویم.  
دایی عباس برای همه بلیت قم را خریده بود.

ما می‌خواستیم همه به زیارت حضرت مصطفی (س) برویم.  
حضرت مصطفی (س) خواهر امام رضا (ع) است.

من خیلی خوش حال بودم که می‌خواستم به قم بروم.  
وقتی به خانه‌ی مادربزرگ رسیدیم، دیدیم که او سرما خورده و خوابیده است.  
مادرم گفت: «شما بروید! من می‌مانم و از مادربزرگ هر اقبیت می‌کنم.»

گفتم: «هادر، شما هم بیایید!»

مادر گفت: «مادربزرگ به هر اقبیت من نیاز دارد. هر اقبیت از هادر و کمک کردن به او به اندازه‌ی زیارت حضرت مصطفی (س) فدا را فوش کال می‌کند. تو با پدر و دایی عباس برو. من می‌مانم.»  
کفش‌هایم را درآوردم و گفتم: «نه هادر بیان! من هم می‌مانم تا به شما و مادربزرگ کمک کنم.»

مادرم را بوسید و گفت: «تو فرشته‌ی مهربان من هستی!»

دایی عباس و زن دایی و پدر و پدربزرگ و حسین به قم رفتند.  
من و مادر، پیش مادربزرگ ماندیم و از او هر اقبیت کردیم.  
خدا خوش حال بود.

فرشته‌ها خوش حال بودند چون مادربزرگ خوش حال بود.



# با اجازه‌ی خدا

محمد حسن حسینی

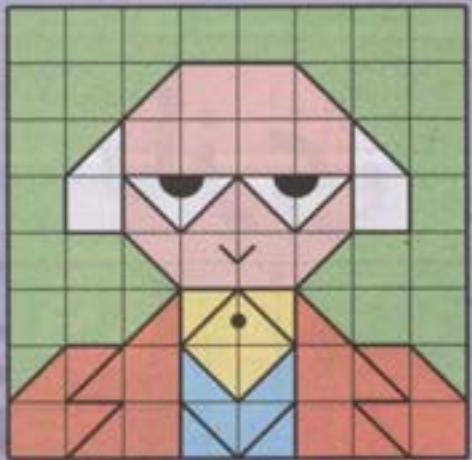


دانه در دل زمین  
بی صدا نشسته بود  
تنگ بود، جای او  
خسته بود و خسته بود

با اجازه‌ی خدا  
داد یک تکان به خود  
خاک را کنار زد  
یک گیاه سبز شد

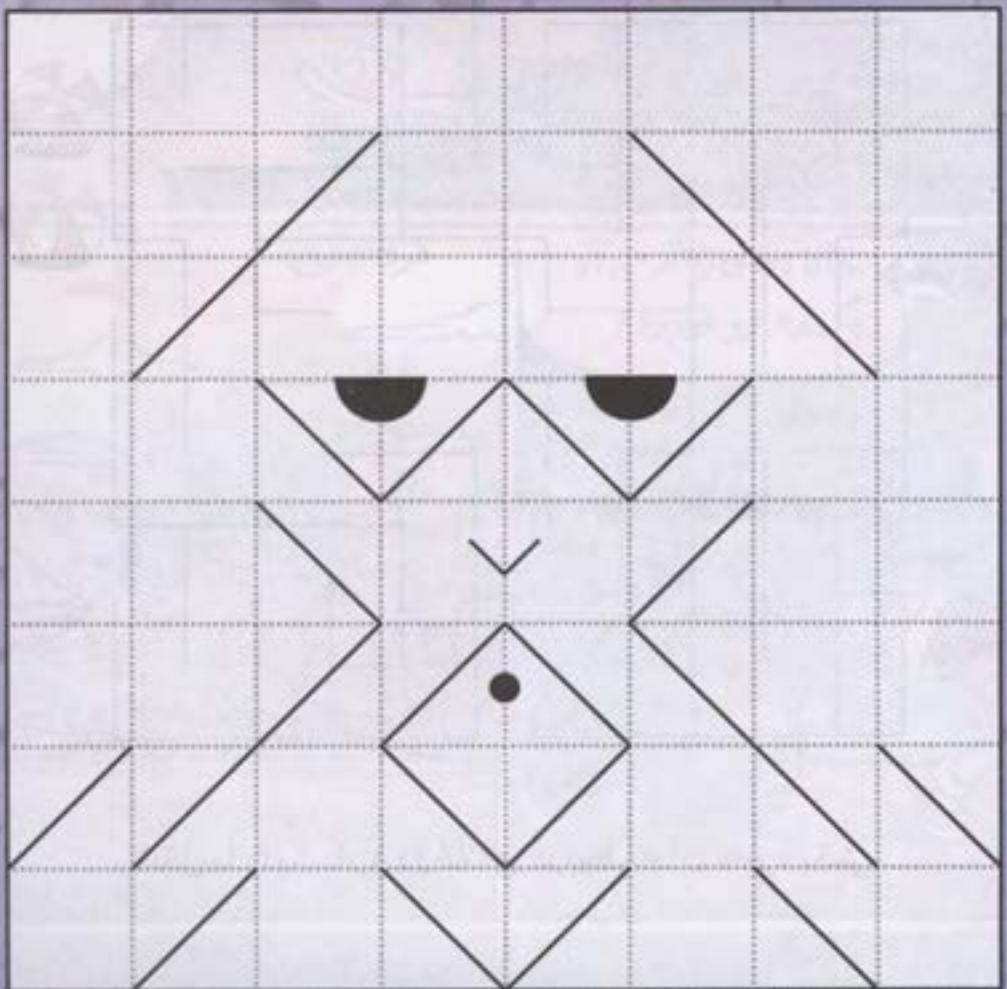
برگ‌های خویش را  
رو به آسمان گرفت  
از خدای مهریان  
روشنی و جان گرفت

با پرنده دوست شد  
با نسیم دست داد  
در بهار، باغ شد  
شاد شاد شاد شاد

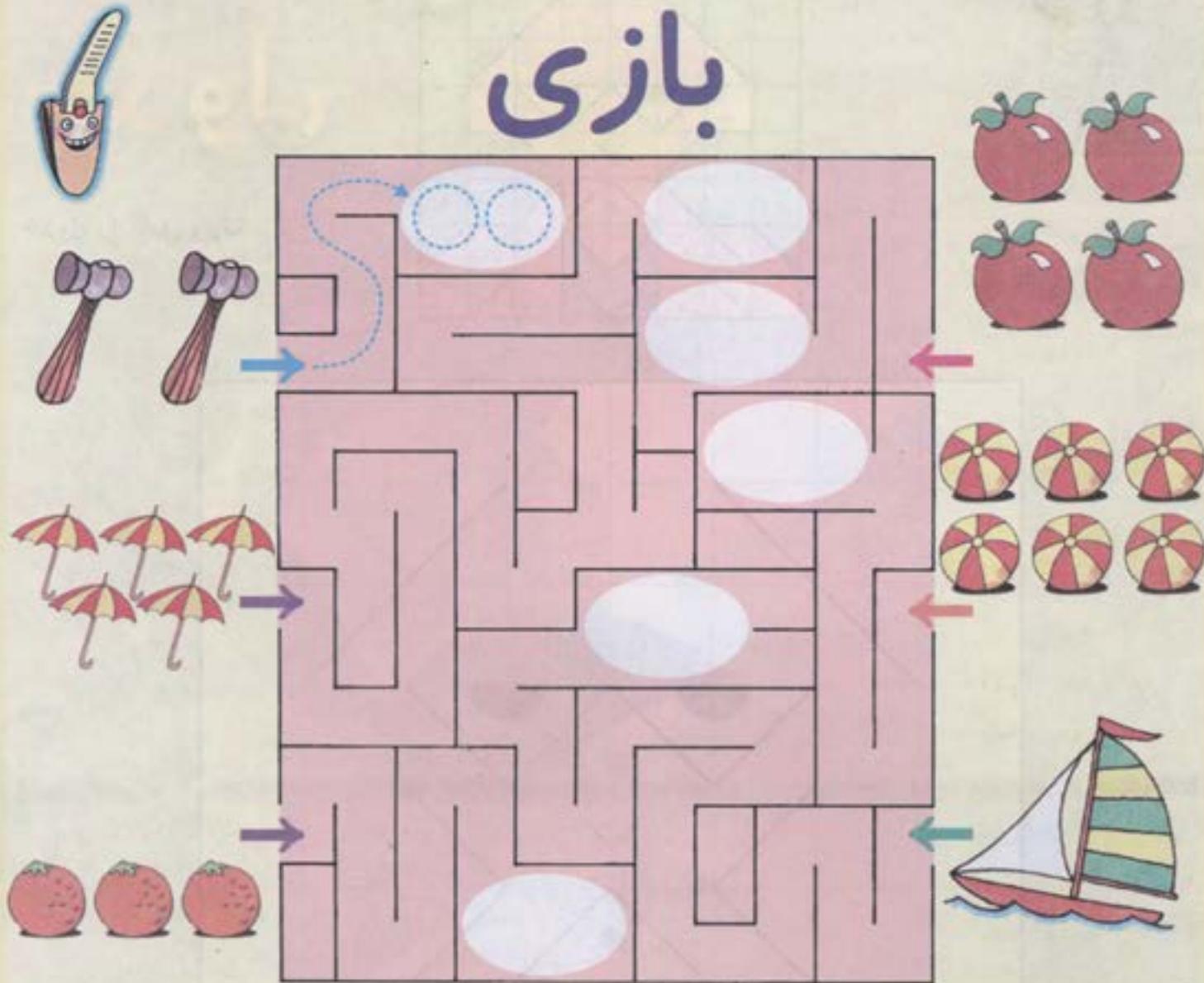


# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



شکل‌ها را بشمار و در خانه‌ی مربوط به آن دایره بکش.

«زیزباله!



قرارشده که  
هر شب، من کیسه‌ی  
زباله را در گذازم



!!

حالا آنای رفتنمی‌آد  
و کیسه رو می‌بره!



فردا صبح...







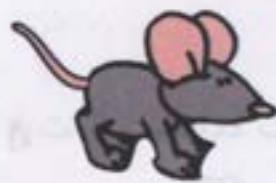




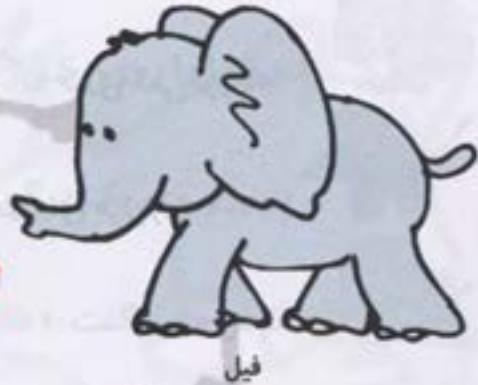
با معرفی شخصیتهای  
داستان به کودک از او  
بخواهید در خواندن  
داستان شما را  
همراهی کند.



سنجباب



موس



فیل



سنجباب

## تولد مبارک

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز قشنگ بهاری بود، روز تولد .

چند تا دانه‌ی گندم درشت و خوشمزه برداشت تا برای هدیه ببرد.

را در راه دید و گفت: «برای په هدیه‌ای هی بری».

گفت: «پندر تا دانه‌ی گندم!»

خندید و گفت: «که نمی‌تواند گندم بفورد.»

پرسید: «تو برای په هدیه‌ای هی بری؟»

گفت: «پندر تا فندق درشت و فوش مزه!»



همین موقع از لانه اش بیرون آمد و گفت: «ولی که فندق نمی فورد!»

په هدیه ای می بری:» گفتند: «تو برای و،

گفت: «یک تکه پنیر فوش مزه!»



با تعجب به هم نگاه کردند.



بعد همگی با هم رفتند به جشن تولد.

زیر درختی نشسته بود که و، رادید.



از دیدن دوستانش خیلی خوش حال شد.



، گندم‌ها را روی یک برگ گذاشت و گفت: «تولدت مبارک!»



، فندق‌ها را روی یک برگ گذاشت و گفت: «تولدت مبارک!»



، پنیر را روی یک برگ گذاشت و گفت: «تولدت مبارک!»



با خوشحالی گفت: «هلا وقت فوردن است، بشن شروع شر!»



، گندم‌ها را خورد.



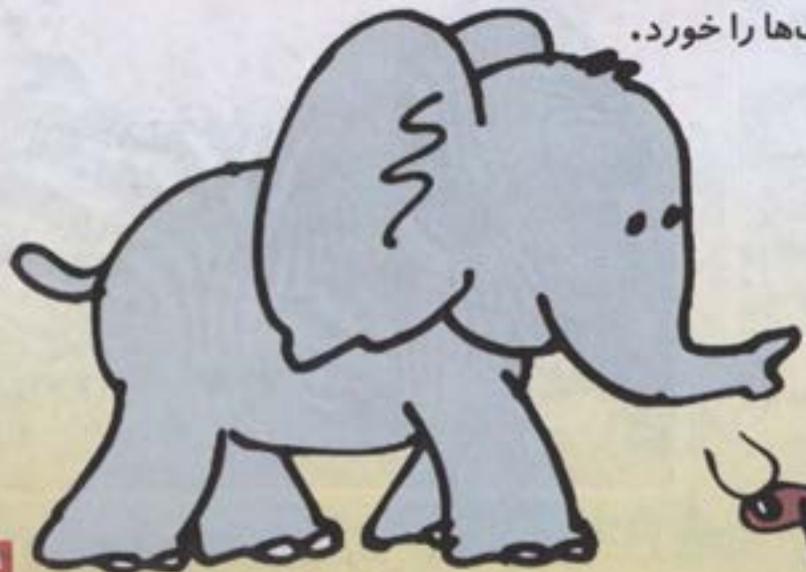
، فندق‌ها را خورد.



، پنیر را خورد و همه‌ی برگ‌ها را خورد.



آن روز به همه خیلی خیلی خوش گذشت.



# قصه‌ی حیوانات



۲

۲) تا این‌که یک روز، یک شیر بزرگ و قوی و گرسنه به چمنزار آمد.



۴

۴) اما شیر تصمیم گرفته بود گورخر بخورد!



۱

۱) در چمنزار سبز و زیبا، گورخرها شاد و خوش‌بخت زندگی می‌کردند.



۳

۳) گورخرها از ترس پا به فرار گذاشتند.

۲۰



۶



۵

۶) گاوهای دوست گورخرها بودند، دوستانی مهربان و قوی!

۷) شیر با این که خیلی گرسنه بود، از شکار گورخر پشیمان شد.



۸



۲۱

۸) شیر رفت و دوباره همه چیز آرام شد.



۷



# خواب

روز، چشم‌هایش را بست و شب شد.  
چراغ، چشم‌هایش را بست و اتاق تاریک شد.  
من، چشم‌هایم را بستم و خوابیدم.  
اما درخت، هرچه کرد خوابش نبرد.  
چون جیرجیرک تا صبح در گوش او آواز خواند

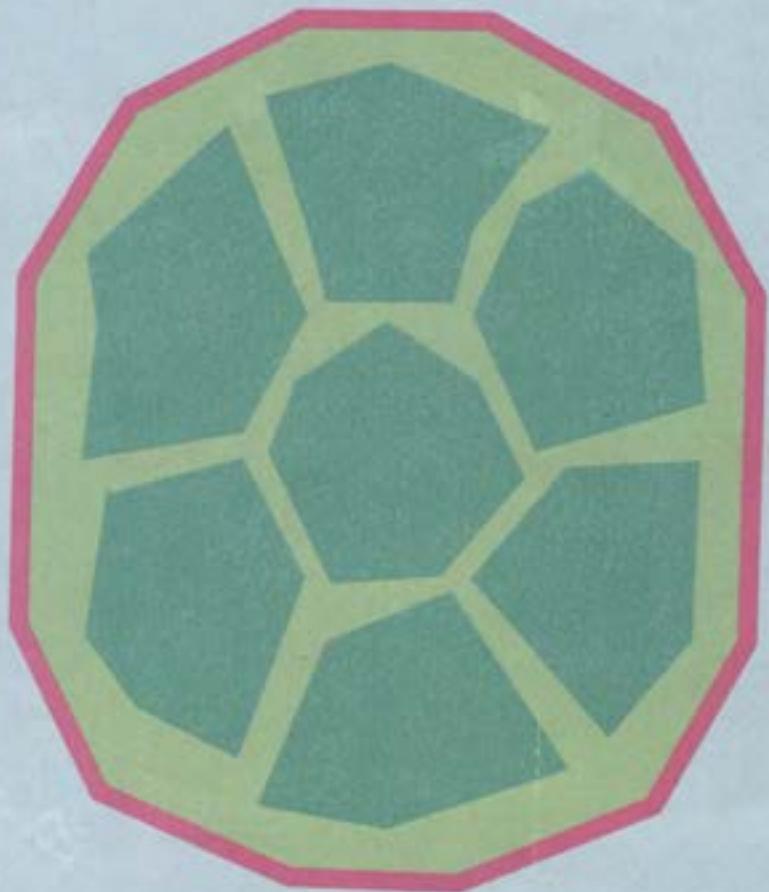




## کار دستی



شکل‌ها را از روی خط قرمز قیچی کن.  
روی علامت ~~~~~ چسب مایع بزن.  
دست‌ها، پاهای، سر و دم لاک پشت را زیر  
لاک آن بچسبان.



# خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۰۰۴۱۱۸۷۵۰۱۰۰۰۰

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نشانه‌گذاری چاپ و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۳۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۷۷۰۷۸۳۳ (۰۷۷۰-۷۸۳۳) در میان بگذارید.

## فرم اشتراک

نام:

\_\_\_\_\_

نام خانوادگی:

\_\_\_\_\_

تاریخ تولد: / /

تحصیلات: ۱۳

نشانی:

\_\_\_\_\_

کد پستی:

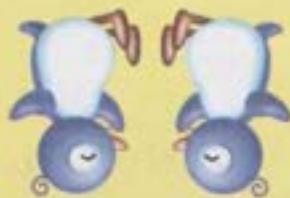
\_\_\_\_\_

تلفن:

\_\_\_\_\_

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضا:



\* نشانی فرستنده :

جای تمبر

## نشروج

نشانی گیرنده :

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره )  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





# ترانه‌های آسمانی

مخطوّت رحماندوست

گل، گل، گل چه زیباست!

خنده‌ی خانه‌ی ماست

گل چیه؟ زیباییه

خیلی تماشاییه

چه بو و رنگی داره

چه پرپر ناز و قشنگی داره

به گل کی عطر و بو داده؟

این همه رنگ و رو داده؟

خدای خوب ما

دوست تمام بچه‌ها.



